



دکتر سکینه شاهی

عضو هیأت علمی بازنشسته دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی

سال بازنشستگی: ۱۴۰۱

اینجانب سکینه شاهی در سال ۱۳۴۴ در اصفهان بدنیا آمدم. پدر پدربزرگم، عبدالعلی خان در دوران خود، معلم بود و کتابهایی عمدتاً دستنویس و یا استنساخ شده از خویش به یادگار گذاشته بود. هرچند که قحطی معروف دوران جنگ جهانی، به او مهلت نداد و او را در کام مرگ کشید. پدربزرگم نیز از کودکی یتیم شد و با وجود علاقه زیاد به خواندن و نوشتن، امکان تحصیل در مکتب را نداشت. اما با تلاش زیاد، سواد قرآنی را کسب کرده بود و در حد توان، آن کتابها را مطالعه می‌نمود. گاهی نیز متنهایی را می‌نوشت و به افراد با سواد می‌داد تا آن را اصلاح کنند. پدر و مادرم نیز در آن دوران امکان چندانی برای تحصیل نداشتند و در حد دوره ابتدایی تحصیل کرده بودند. هنوز گواهی تصدیق پدرم را بخاطر دارم که آن را قاب گرفته بودند. در آن دوران با این مدرک، افراد می‌توانستند در اداره جات استخدام شوند. پدر و مادرم با اینکه خود نتوانسته بودند به تحصیل خود ادامه دهند، اما علاقه زیادی به آن داشتند و همواره مرا تشویق به درس خواندن می‌کردند. یکی از آرزوهای من در کودکی، خواندن کتابهای پدربزرگم بود. بعدها که به مدرسه رفتم، توانستم برخی از آنها را مانند داستان موش و گربه عبید

زاکانی با آن نقاشی دستی و قدیمی، بخوانم. در سال ۱۳۵۰ در دبستان لقمان اصفهان تحصیلات دوره ابتدایی را آغاز کردم. اشتیاق زیادی برای رفتن به مدرسه و یادگیری و خواندن و نوشتن داشتم. از دوره دبستان، در کتابخانه مدرسه عضو می‌شدم و با لذت به مطالعه کتاب می‌پرداختم. پدرم در آن دوران چند سالی در تهران سپس در اصفهان، در چاپخانه کار می‌کرد و از همین رو، با کتابهای جدید و بسیاری از نویسندگان آشنا بود. یکی از لذت بخش‌ترین خاطرات کودکی و نوجوانی من، آن بود که بعد از تعطیلی مدارس، پدرم با یک کارتن کتاب به خانه می‌آمد و من بودم و آن کتابهای روحبخش و جان‌نواز. در آن زمان از شهریورماه کتابهای درسی را می‌خریدیم و من معمولاً کتابهای فارسی، تاریخ، اجتماعی و دینی را قبل از شروع مدارس خوانده بودم. سال ۱۳۵۶ وارد دوره راهنمایی شدم. سوم راهنمایی (پایه هشتم) بودم که زمزمه‌های انقلاب، قوی‌تر به گوش می‌رسید و کم‌کم مدارس را نیز درگیر کرد. در این سال، روزها و بلکه هفته‌ها تا هنگام پیروزی انقلاب، مدارس تعطیل بود. بعد از انقلاب، و یک سال پس از آن با شروع جنگ، تحولاتی در جامعه و زندگی اجتماعی رخ داد که آثاری را در زندگی اجتماعی و فردی به همراه داشت. دوران نوجوانی و جوانی من در این شرایط بحرانی گذشت. از جمله این شرایط، انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها بود. درهرحال، از تحصیل غافل نبودم و همواره جزء نفرات ممتاز کلاس بودم. هرچند تصویر روشنی از آینده در ذهن نداشتم.

در سال ۱۳۶۲ که در شاهین شهر موفق به اخذ مدرک دیپلم شدم، خوشبختانه دانشگاه‌ها باز گشایی شد و من در رشته علوم تربیتی دانشگاه اصفهان پذیرفته شدم. کنکور آن سال، دو مرحله‌ای بود. مرحله اول آزمون تستی بود و کسانی که حد نصاب نمره را آورده بودند به مرحله دوم که تشریحی بود، راه می‌یافتند. خوب به خاطر دارم که اولین آزمون تستی، آزمون هوش بود. این آزمون بعدها از کنکور حذف شد. بعد از آزمون مرحله دوم، درمورد کسانی که حدنصاب این مرحله را نیز آورده بودند، به تحقیق می‌پرداختند تا در نهایت اسامی نهایی دانشجویان پذیرفته شده برای بهمن ماه اعلام شد. در همان زمان، بخاطر تعطیلی چهارساله دانشگاهها، ظرفیت دانشجویان ورودی را افزایش داده و اساتید را تمام وقت کرده بودند. یادم هست که کلاسهای ما عمدتاً در یک کلاس بزرگ صد نفره تشکیل می‌شد که مملو از دانشجو بود. بخاطر تغییرات ناشی از انقلاب فرهنگی که در واحدهای درسی رخ داده بود، ما می‌بایست نزدیک به ۱۷۰ واحد می‌گذرانیدیم که البته به تدریج این تعداد واحد اصلاح شد و به حدود ۱۴۶ واحد تقلیل یافت. به هر حال، من دروس خود را هفت ترم پاس کردم و در همان سال (۱۳۶۶)، در اولین آزمون کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان شرکت کرده و قبول شدم. در آن زمان، هر دانشگاهی جداگانه آزمون برگزار می‌کرد. نزدیک به ۴۰ واحد درسی داشتیم که فقط در پنج ترم، در کلاسهای

درس شرکت کردیم. بعدها تعداد واحدهای این دوره نیز کاهش یافت. در همان سال ۱۳۶۶، ازدواج کردم. همسرم دانشجوی مهندسی مکانیک بود. خانواده او که در اهواز زندگی می‌کردند به خاطر جنگ، در شاهین شهر ساکن شده بودند و همین امر، موجب آشنایی خانواده‌های ما و ازدواج ما شد. بعد از دو سال نیز اولین دخترم و شش سال پس از آن دومین دخترم بدنیا آمد. با توجه به اینکه تمامی خواهران و عروسهای خانواده همسرم شاغل بودند، من مشکلی برای اشتغال به کار نداشتم. در آن دوران، با توجه به کمبود هیات علمی (تعداد قابل ملاحظه‌ای از اساتید به خاطر انقلاب یا جنگ، مهاجرت کرده و یا منفصل از خدمت شده بودند)، وزارت آموزش عالی دانشجویان دوره کارشناسی ارشد را بورسیه می‌کرد. من نیز بورسیه وزارت شدم و با توجه به اینکه تازه ازدواج کرده بودم و همسرم خوزستانی بود، اهواز را برای خدمت انتخاب کردم و از سال ۱۳۷۰ وارد دانشگاه شهید چمران اهواز شدم. ترم اول بصورت حق التدریس و از فروردین سال بعد به صورت پیمانی به تدریس در این دانشگاه پرداختم. خوشبختانه گروه علوم تربیتی با وجود اساتیدی همچون آقایان دکتر پاک سرشت و دکتر نایلی از جو بسیار خوبی برخوردار بود و این امر کمک می‌کرد که هر یک اعضا از جمله من، از استقلال رای و اندیشه برخوردار بوده و فراتر از مسایل فردی خویش، به مسائل مهم تعلیم و تربیت و گروه بیندیشیم. در طی سالهای خدمتم در دانشگاه، بیشترین تمرکز بر پرورش و رشد دانشجویان بود. اینکه روی آنچه که می‌خوانند بیندیشند، نظرات مختلف را مطالعه و با معیارهای علمی مقایسه کنند و به نظرات مختلف احترام بگذارند. هرچند که با رشد فناوریهای ارتباطی و گسترش امکان دسترسی به منابع مختلف اطلاعاتی، متاسفانه دانشجویان کمتر و کمتر به مطالعه و بویژه اندیشیدن تمایل نشان داده و می‌دهند. در سالهای ابتدایی خدمتم، برای گرفتن بورس و ادامه تحصیل در خارج، فرمهایی را تکمیل می‌کردیم. چندین سال به تکمیل این فرمها اقدام کردم ولی بورس به من تعلق نگرفت. یک بار بطور اتفاقی مطلع شدم که من نفر دومی هستم که استحقاق دریافت بورس را دارم. با معاونت آموزشی وقت مکاتبه کردم و اعلام کردم که تمامی شرایط دریافت بورس را دارم. به من اطلاع دادند همین که سهمیه بورس دانشگاه تعیین شود، مرا در لیست خواهند گذاشت. اما هیچ خبری نشد. بعدا مطلع شدم که به شش یا هفت نفر بورس داده‌اند که عمدتا از دانشکده‌ای بودند که مازاد نیرو هم داشتند، ولی مرا از دریافت بورس محروم نمودند. از این رو، اینجانب اقدام به دادن آزمون در دانشگاههای داخلی نمودم تا اینکه در دانشگاه تربیت معلم (دانشگاه خوارزمی کنونی) پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۶ درجه دکتری مدیریت آموزشی خود را از این دانشگاه اخذ نمودم. با دریافت مدرکم در گروه توانستیم دوره دکتری مدیریت آموزشی را راه‌اندازی کنیم. در طی سالهای خدمتم، همواره سعی کردم برای حفظ و ارتقای گروه و دانشگاه بکوشم و مسئولیتهای مختلفی را

برعهده داشتم. چنانکه از دو سال پس از استخدام، چندین سال معاونت گروه را برعهده داشتم. در دومین سال خدمتم، دو تن از اعضای گروه (آقایان دکتر پاک سرشت و دکتر سپاسی) در فرصت مطالعاتی به سر می‌بردند و مدیرگروه هم به دلایلی از مدیریت گروه استعفا داده بود. در آن زمان آقای دکتر نجاریان که رئیس دانشکده بودند، از من خواستند مدیریت گروه را بپذیرم. من جوانترین و تازه‌کارترین فرد گروه بودم که تازه قرارداد پیمانی را امضا کرده بودم و هنوز با شرایط و قوانین دانشگاه شهید چمران اهواز آشنایی چندانی نداشتم. ضمن آن که اعضای همچون آقایان دکتر نائلی، دکتر عطاری و مرحوم دکتر نجفی عضو گروه بودند و من چنین جسارتی نمی‌کردم که مدیریت گروه را بپذیرم. در نتیجه آقای دکتر نجاریان با حفظ سمت، مدیریت گروه را نیز پذیرفتند و مرا بعنوان معاون گروه انتخاب کردند. هرچند که عمده کارهای گروه مانند مکاتبات، برنامه‌ریزیها و را من انجام می‌دادم و ایشان نیز از همکاری و همراهی دریغ نمی‌کردند. باتوجه به تنوع واحدهای مورد نیاز دانشجویان بویژه فارغ التحصیلان، متوجه شدم که هیچ ترم‌بندی واحدهای درسی وجود ندارد. به همین خاطر اقدام به برنامه‌ریزی برای ترم‌بندی واحدهای درسی و تصویب آن در شورای گروه نمودم. در نتیجه این امر، بتدریج نظمی در ارائه واحدهای درسی ایجاد شد.

در دو دوره به عنوان مدیر گروه توسط گروه انتخاب شدم که در هر دو دوره. شرایط ویژه و نسبتا بحرانی حاکم بود. اولین دوره، مصادف با اعتراضات سال ۱۳۸۸ و دولت دهم بود و مدیر گروه قبلی مدتی بود که بیمار شده بود و بسیاری از کارهای گروه روی هم انباشته شده بود. این دوره، سخت‌ترین دوره کاری من بود که واقعا علاقه‌ای به یادآوری آن ایام ندارم. در دوره دوم، مدیر گروه قبلی، به ریاست دانشکده منصوب شده بود و باز هم کلی کار عقب مانده روی هم انباشته شده بود. اما علیرغم همه این مسائل، بخاطر اخلاق نیکوی رئیس دانشکده و فضای سالم و آرامی که فراهم شده بود، همه امور به نظم در آمد. در آن زمان، به علت سیاستهای وزارت، در هر رشته تعداد زیادی دانشجو داشتیم. دو رشته دکتری، پنج رشته کارشناسی ارشد و دو گرایش در دوره کارشناسی داشتیم.

دو دوره نیز مشاور رییس دانشگاه در امور زنان و خانواده بودم. در واقع، اولین مشاور امور زنان دانشگاه بودم و در آن زمان حتی هنوز شرح وظایفی نیز از طرف وزارت در این خصوص تعریف نشده بود. رئیس دانشگاه از ابتدا با من شرط کردند که باید برنامه داشته باشم و براساس برنامه به من بودجه می‌دهند. چون ردیف بودجه‌ای نیز در این زمینه تعریف نشده بود. مخاطبان من کلیه بانوان اعم از بانوان هیات علمی، کارکنان و دانشجویان دختر بودند. البته معاونت فرهنگی و دانشجویی برنامه‌های مختلفی برای دانشجویان داشتند و من سعی می‌کردم با آنها

موازی‌کاری نکنم. بیشترین برنامه‌های من برای زنان هیات علمی و کارکنان زن با هدف ارتقای سطح سلامت و تندرستی، افزایش دانش و توانمندسازی آنان بود. از این رو، برنامه‌های متنوعی در قالب برگزاری کارگاه آموزشی، جشنواره‌ها و مسابقات اجرا شد و این امر در دوره پاندومی کرونا ویروس هم ادامه یافت.

افزون بر این، عضو هیات نظارت و ارزیابی دانشگاه‌های استان بودم. از دوره دوم برنامه ریزی پنجساله دانشگاه با دفتر برنامه‌ریزی آموزش عالی دانشگاه همکاری داشته و در سالهای پایانی نیز به عنوان عضو حقیقی در کمیته برنامه‌ریزی برنامه پنجساله دانشگاه فعالیت داشته‌ام. در طی این سالها، راهنمایی و مشاوره بیش از صد دانشجو را برعهده داشته و دهها مقاله چاپ شده در مجلات داخلی و خارجی به چاپ رسانده‌ام. همچنین در طرحهای پژوهشی مختلفی (حدود ۷ طرح) همکاری داشته‌ام. در آذر ۱۴۰۰ به رتبه دانشیاری ارتقا یافته‌ام. در نهایت در بهمن ۱۴۰۱ بازنشسته شدم.